

بررسی چالش‌های دولت - ملت‌سازی در یمن

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۰۱/۱۷	مرتضی نورمحمدی ^۱
تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۲/۰۵/۱۴	مهدی جوکار ^۲
صفحات مقاله: ۶۷ - ۶۹	محمدرضا فرجی ^۳

چکیده:

دولت - ملت‌سازی روندی است که مستلزم هماهنگی دولت و جامعه می‌باشد. به عبارتی، دولت - ملت‌سازی یعنی ایجاد هبستگی میان مردمی که در یک محدوده جغرافیایی خاص زندگی می‌کنند همراه با دولتی قوی که نظم و ثبات را در این محدوده جغرافیایی برقرار می‌سازد، و رابطه تکاملی این دو با یکدیگر طی نشدن پروسه دولت - ملت‌سازی در کشورهای در حال توسعه مانع اصلی ثبات سیاسی و دستیابی به رشد و توسعه سیاسی در این کشورها است. عدم رفع این معضل باعث ایجاد بی‌نظمی‌های بسیاری در نظم بین‌المللی نیز گشته است؛ مسئله "دولت‌های ورشکسته" معضلی است که نظام بین‌الملل با آن روبرو است (مثل افغانستان و سومالی). یمن نیز از جمله کشورهایی است که با معضل دولت - ملت‌سازی روبرو است و دولت - ملت‌سازی در این کشور تاکنون به تعویق افتاده است. در این نوشتار به بررسی چالش‌ها و موانع پیش‌روی شکل‌گیری روند دولت - ملت‌سازی در یمن می‌پردازیم. به نظر نویسندگان، دو گونه چالش داخلی (باقت قبیله‌ای، وجود تمایزات فرهنگی در شمال و جنوب و عدم شکل‌گیری هویت ملی منسجم) و خارجی (دخالت‌های عربستان سعودی و ایالات متحده در این کشور) مانع اصلی شکل‌گیری دولت - ملت‌سازی در این کشور می‌باشد.

* * * * *

واژگان کلیدی

دولت‌سازی، ملت‌سازی، دولت - ملت‌سازی، یمن، دموکراسی.

۱ - استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی.

۲ - دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات خاورمیانه دانشگاه علامه طباطبائی.

۳ - دانشجوی کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس.

مقدمه

امروزه دموکراسی خواهی و حکومت مبتنی بر قانون، آمال سیاسی مردم بیشتر مناطق توسعه نیافته و در حال توسعه شده است. وجود حکومت‌هایی کارآمد و مبتنی بر قانون در جوامع غربی، همواره در نظر روشنفکران جوامع استعمار شده با دیده رشک نگریسته شده و روشنفکران این جوامع سعی کرده‌اند تا در قالب احزاب و گروه‌های سیاسی به حکومت‌های خود فشار وارد سازند تا آن‌ها نیز همانند هم‌تایان اروپایی خود بتوانند به رشد و پیشرفت دست یابند. اما این امر همواره با شکست مواجه شده است. نوشته‌های زیادی نیز در باب چرایی این شکست‌ها به رشته تحریر درآمده‌اند. ولی مشکل جوامع توسعه نیافته کماکان به حال خود باقی است.

جوامع اروپایی در بستری تاریخی و طولانی مدت و در قالب ساختارهای خاص کلیسا - دولت - نظام فئودالی توانستند به لیبرالیسم و به دنبال آن دموکراسی دست یابند. این امر نبردهای خونین مذهبی و جنگ‌های بسیاری را به دنبال داشته که در پی آن خون‌های زیادی ریخته شده است. اما جوامع جهان سوم و از جمله خاورمیانه اغلب توسط تقسیم‌بندی‌های استعماری پا به منصف ظهور نهاده‌اند که این امر خود منشا اختلافات و درگیری‌های فراوانی بین آن‌ها شده است. این جوامع مرحله دولت‌سازی را به‌طور ناقص سپری کرده‌اند و هنوز نتوانسته‌اند همانند یک دولت مدرن نفوذ خود را بر تمامی مناطق کشورشان بسط دهند. این کشورها اکثراً دارای نظام‌های دیکتاتوری هستند که منافع شخصی هیات حاکمه را بر منافع کلی کشور ارجح می‌شمارند و فساد سیاسی و اقتصادی ویژگی اصلی هیات حاکمه آن‌ها است. کشور یمن نیز از این قاعده مستثنی نبوده است. این کشور از قرن پانزدهم که کم‌کم استعمارگران اروپایی وارد خاورمیانه شدند، مورد طمع آن‌ها بوده است و جنوب آن ابتدا توسط پرتغالی‌ها و بعدها انگلیسی‌ها به اشغال درآمد. شمال آن نیز توسط امپراطوری عثمانی به تصرف درآمد. این امر باعث تقسیم تاریخی یمن به دو قسمت یمن جنوبی و شمالی شده است. دو یمن بعد از رهایی از استعمار در سال ۱۹۹۰ به اتحاد رسیدند و کشور واحد

"جمهوری یمن" را تشکیل دادند، قانون اساسی را تدوین کردند، آزادی احزاب و گروه‌های سیاسی قانونی شمرده شد و یمن به‌عنوان اولین دموکراسی عربی تشکیل شد. اما بعد از مدتی جنگ بین یمن شمالی و جنوبی در گرفت که طی آن یمن شمالی بر یمن جنوبی پیروز شد و از آن زمان تا کنون این مسئله وحدت یمن را تهدید می‌کند. دولت یمن تاکنون نتوانسته است پایه‌های دولت - ملت را در این کشور پایه‌ریزی کند و یک دولت مدرن تشکیل دهد. به‌همین دلیل یمن تاکنون نتوانسته است به ثبات سیاسی و به دنبال آن، رشد و پیشرفت اقتصادی دست یابد. ما در این پژوهش برآنیم تا به بررسی موانع شکل‌گیری دولت - ملت در کشور یمن بپردازیم و سوال اصلی ما به این صورت می‌باشد که مهم‌ترین چالش‌های پیش روی فرایند دولت - ملت‌سازی در یمن (بعد از وحدت دو یمن در ۱۹۹۰) چه می‌باشد؟

متأسفانه باید گفت درباره کشور یمن در محافل علمی کشور بی‌توجهی‌های زیادی شده و کمترین آثار علمی را در فصلنامه‌ها و مجلات پژوهشی درباره این کشور داریم. اندک مطالبی هم که موجود است بیشتر متأثر از مقتضیات سیاسی خاصی است، به خصوص قیام زیدی‌ها در شمال که از سال ۲۰۰۴ شروع شد. این مطالب نیز بیشتر در قالب مقالات کوتاه در سایت‌ها و روزنامه‌ها شاهدهیم، نه به‌صورت مقالات علمی و تحلیلی. از جمله مقالات پژوهشی، مقاله اصغر جعفری ولدانی است که با عنوان "عربستان و رویای تسلط بر یمن" به چاپ رسیده است. نویسنده در این مقاله ضمن نگاهی تاریخی به پیشینه روابط عربستان و یمن و چشم‌داشت‌های ارضی عربستان به یمن، دخالت عربستان در حمایت از دولت علی عبدالله صالح و سرکوب معترضین حوثی را در ادامه مطامع ارضی این کشور دانسته است. هم‌چنین می‌توان به مقاله مشترک حسین صادقی و حسن احمدیان با عنوان "دگرگونی جایگاه منطقه‌ای یمن: امکانات و چالش‌ها" اشاره داشت. نویسندگان مقاله سعی کرده‌اند با نگاه به جایگاه ژئوپلیتیکی یمن و نگاه قدرت‌های بزرگ به این کشور، به بررسی چالش‌های داخلی پیش آمده برای این کشور بپردازند. از دیگر منابع فارسی موجود در باره یمن می‌توان به کتاب سبز وزارت خارجه اشاره کرد که شرح کلی را درباره یمن در سطح کلی ارائه داده است. هم‌چنین برخی مقالات کوتاه درباره تاریخ یمن نگاشته شده است، اما درباره دولت - ملت‌سازی یا چالش‌های

حکومت‌مداری در یمن، ما به شدت با ضعف علمی در محافل علمی کشور روبرو هستیم و از این بابت این تحقیق، کاری نو و جدید درباره یمن و شناخت بیشتر از مسائل این کشور می‌باشد. در بخش منابع و ادبیات خارجی، یکی از کارهای برجسته، با عنوان "خشونت در یمن معاصر: دولت، جامعه و سلفی‌ها" است که در مجله جهان اسلام به‌وسیله لورنت بانفوی نوشته شده است. نویسنده بر آن است که منابع خشونت در یمن چندبعدی و در حال افزایش است. در سطح بین‌المللی، مهمترین عامل، ایالات متحده امریکا است که موجب نظامی شدن تعاملات و پویایی‌های درونی جامعه یمن شده است. اما از دیدگاه نویسنده مهمترین عامل خشونت در یمن و ناکارآمدی نظام سیاسی یمن در کنترل رویدادهای خشونت‌آمیز، ایدئولوژی سلفی‌گری است که نقش مهمی را در به چالش کشیدن نظام سیاسی و ترویج خشونت ایفا می‌کند (Bonneyfoy, 2011). در پژوهش دیگری با عنوان "دموکراسی‌سازی در یمن"، نویسندگان تلاش می‌کنند با تمرکز بر سیستم انتخاباتی، مشارکت زنان و گروه‌های سیاسی، مقوله دموکراسی را در کشور یمن مورد ارزیابی قرار دهند و به بررسی چالش‌ها و فرصت‌های اصلاحات و گذار دموکراتیک در یمن می‌پردازند (Mashhur and etal, 2003).

با توجه به ناتوانی پژوهش‌های پیشین در ارائه تبیینی علمی و جامع از مقوله دولت - ملت‌سازی در یمن، فرضیه پژوهش حاضر این است که دو دسته عوامل به‌عنوان چالش‌های مهم و اساسی در روند دولت - ملت‌سازی در کشور یمن مطرح می‌باشند: الف - عوامل داخلی: از مهم‌ترین چالش‌های داخلی پیش‌روی فرایند دولت - ملت‌سازی در یمن وجود بافت به شدت قبیله‌ای و وفاداری‌های قبیله‌ای عمیق، بافت اجتماعی - فرهنگی متفاوت در شمال و جنوب و عدم حل بحران هویت ملی منسجم مورد وفاق همه قبایل و گروه‌ها می‌باشد. ب - عوامل خارجی: دخالت‌های مستقیم و غیرمستقیم عربستان سعودی در یمن در راستای اهداف امنیت ملی خود و نفوذ و دخالت آمریکا در ساختار سیاسی یمن به دلیل موقعیت خاص ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی آن و گسترش حضور نیروهای القاعده در یمن.

مفروض اساسی این تحقیق بر این اساس استوار است که برقراری ثبات و امنیت پایدار در یمن و شکل‌گیری یک دولت منسجم در این کشور نیازمند تثبیت فرایند دولت - ملت‌سازی در این کشور است و تا زمانی که چنین وضعی ایجاد نگردد، این کشور کماکان درگیر نزاع‌های بین قبیله‌ای، جدایی‌طلبی گروه‌های جدایی‌طلب در جنوب، ناآرامی‌ها در شمال به خاطر نارضایتی حوثی‌ها در این منطقه و سهم‌خواهی سیاسی آن‌ها، و به‌هم‌ریختگی نظم و ثبات اجتماعی خواهد بود.

مبانی نظری

کارآمدی حکومت‌ها و بهبود اوضاع معیشتی مردم چیزی است که امروزه مبنای محکم مشروعیت‌بخش بیشتر دولت‌ها در جهان است. کشورهای در حال توسعه و جهان سوم که در زمان جنگ سرد و سیستم دوقطبی با چالش‌های اساسی در رابطه با مشروعیت سیاسی روبرو نبودند - به دلیل نظم خاص دوقطبی حاکم بر نظام بین‌الملل که ایدئولوژی‌ها، مشروعیت‌بخش حکومت‌ها بودند، کمونیسم و سرمایه‌داری، و دخالت‌های آمریکا و شوروی به‌عنوان رهبران دوقطب و داعیه‌داران اصلی این دو ایدئولوژی - با فروپاشی شوروی و پایان سیستم دوقطبی، لیبرال - دموکراسی به‌عنوان اندیشه‌ای غالب مطرح شد و چالش‌های مشروعیتی آن‌ها نیز آغاز گردید. علاوه بر این، با توجه به تحولات شگرف دهه ۹۰ در عرصه ارتباطات و فناوری اطلاعاتی و گسترش جهانی شدن، و قبل از آن، گسترش جنبش‌های دموکراسی‌خواهی در اروپای شرقی، و هم‌چنین، نقش بی‌بدیل ایالات متحده در گسترش لیبرال - دموکراسی، ایدئولوژی‌ها دیگر به‌عنوان منبع اصلی مشروعیت‌بخش دولت‌ها مطرح نبودند، بلکه توان حکومت در پاسخ‌دهی به مشارکت سیاسی تمامی اقشار جامعه و کارآمدی آن در بهبود اوضاع معیشتی مردم به‌عنوان منبع مشروعیت‌بخش دولت‌ها مطرح شد. لیبرال - دموکراسی که در نبرد با کمونیسم به پیروزی رسیده بود، به‌عنوان بهترین شیوه حکومت‌داری عرضه شد که خود مفروضاتی را شامل می‌شود؛ از جمله، نهادمندی سیاسی، و اقتصاد مبتنی بر بازار. وقوع انقلاب ارتباطات نیز موج جدید دموکراتیزاسیون را همگانی ساخت و ایالات متحده از آن به شدت

پشتیبانی نمود. این مسئله باعث شد تا مشروعیت رژیم‌هایی که در طول جنگ سرد بقای خود را مدیون نظام دوقطبی بودند و خود را ملزم به پاسخ‌گویی در برابر مردمشان نمی‌دیدند، زیر سوال رود و دولت‌های جهان سومی را با چالش‌های اساسی روبرو سازد.

از طرفی، منازعات قومی در جمهوری‌های تازه استقلال یافته شوروی در دهه ۱۹۹۰ به‌عنوان عرصه‌ای جدید در مطالعات همبستگی اجتماعی و وفاق ملی مطرح شد. بحران‌های مربوط به دولت ملی، گسترش نابرابری‌ها در سطح جهانی، افزایش و عمیق شدن بحران‌ها در سطح جهان و به‌ویژه در جهان سوم در دهه ۱۹۹۰ باعث شدند مسئله دولت - ملت‌سازی بار دیگر وارد عرصه مطالعات مربوط به توسعه جهان سوم شود (Berger, 2006: 5). هم‌چنین، در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ ملت‌سازی به‌عنوان یک استراتژی از طرف سازمان‌های بین‌المللی و گروه‌های منطقه‌ای برای رسیدگی به دولت‌های فروپاشیده (به خصوص در جمهوری‌های تازه استقلال یافته شوروی و کشورهای شاخ آفریقا) مطرح شد (Talentino, 2004:557). البته باید گفت که دولت - ملت‌سازی در نیمه دوم قرن اخیر به واسطه تشکیل بیش از ۱۰۰ کشور جدید به صورت امری مهم و جهانی در آمده است (Kuvaldina and Ryabova, 2010:115).

علاوه بر این، یکی از مهم‌ترین چالش‌هایی که نظام بین‌الملل به ویژه پس از پایان جنگ سرد، با آن روبرو است، دولت‌های شکست‌خورده^۱ و یا به شدت ضعیف است که عامل اصلی شکست و ناکامی آن‌ها عدم شکل‌گیری و یا شکل‌گیری ناقص روند دولت - ملت‌سازی در این کشورها است؛ چرا که امروزه در سایه شکل‌گیری روند صحیح دولت - ملت‌سازی است که یک دولت می‌تواند از نظم و ثبات برخوردار گردد و کارویژه‌های امنیت‌ساز و صلح‌ساز خود را انجام دهد و از حمایت اکثریت مردم نیز برخوردار گردد. برخی بر آنند که ریشه اصلی ناامنی‌ها و بی‌ثباتی‌ها در جهان را باید در ضعف و تداوم بحران دولت - ملت‌سازی در بسیاری

1 - states collapse

2 - failed state

از کشورها جستجو نمود که در بهترین وجه می‌توان بر آنها نام شبه دولت یا دولت‌های پسااستعماری نامید (زرگر، ۱۳۸۹: ۳).

بنابراین، دولت - ملت‌سازی به‌عنوان یک مقوله مهم هم در عرصه نظریه‌پردازی‌های علمی و هم در بحث تلاش برای رسیدن به رشد و توسعه سیاسی و اقتصادی برای کشورهای در حال توسعه، مطرح می‌باشد. در بحث تعریف دولت - ملت، بیشتر پژوهش‌گران، مقوله ملت‌سازی^۱ و دولت‌سازی^۲ را به‌عنوان دو مقوله جدا از هم مورد بررسی قرار می‌دهند، اما باید گفت که جدا فرض کردن این دو ما را دچار یک اشتباه بزرگی می‌سازد که در عرصه عمل جواب‌گو نیست. به همین خاطر ما در این تحقیق این دو مقوله را در قالب یک امر همزمان و توأمان در نظر گرفته‌ایم و مبنای پژوهش خود را بر " دولت - ملت‌سازی" قرار داده‌ایم.

در تعاریف گوناگونی که از مقوله دولت - ملت‌سازی، چه به صورت مجزا از یکدیگر و چه به صورت یک موضوع واحد و یکپارچه، ارائه شده، مولفه‌های مختلفی برای آن توسط محققان مختلف برشمرده شده است، اما دو مولفه اصلی مبنای تمام بحث‌های مربوط به دولت - ملت‌سازی را تشکیل می‌دهد: وجود همبستگی و یکپارچگی ملی در میان انسان‌هایی که در یک محدوده جغرافیایی مشخص زندگی می‌کنند (ملت‌سازی) و به تبع آن، شکل‌گیری یک دولت ملی و قوی که حفاظت از مرزهای کشور را بر عهده داشته باشد (دولت‌سازی)، و هم‌چنین رابطه تکاملی این دو با هم. بنابراین، طبق تعریف می‌توان دولت - ملت‌سازی را این‌گونه تعریف کرد: " دولت - ملت‌سازی روندی است که طی آن یک جامعه سیاسی تلاش می‌کند از طریق انباشت قدرت و توسعه ظرفیت نهادی، خودمختاری، حاکمیت و استقلال خود را کسب، حفظ و ارتقاء دهد. چنین هدفی شدیداً وابسته به افزایش همبستگی و یکپارچگی اجتماعی - ملی و ثبات سیاسی به‌ویژه در مفهوم توسعه نهادهای دموکراتیک است. مقصد چنین روندی تکامل هرچه بیشتر دولت و ملت و پیوند و نزدیکی هرچه بیشتر این دو است،

1 - Nation building

2 - State building

به‌گونه‌ای که نهایتاً در نگاه بین‌المللی، دولت - ملت ساختی درهم‌تنیده و تجزیه‌ناپذیر در نظر آید، یعنی ملت، دولت را مال خود و از خود بداند" (زرگر، ۱۳۸۹:۱۱۷).

هردولتی برای کسب استقلال و حفظ تمامیت ارضی خود در وهله اول باید از ثبات سیاسی داخلی برخوردار گردد. برای این‌که حکومت‌ها بتوانند در داخل از ثبات و مشروعیت برخوردار گردند و به تبع آن، به رشد و پیشرفت در عرصه‌های داخلی و خارجی نایل آیند، نیازمند ایجاد انسجام ملی هستند. بر همین اساس، تامین حاکمیت ملی و استقلال یک کشور وابستگی زیادی به پیشرفت یکپارچگی و همبستگی ملی و استحکام و تثبیت آن در در یک گستره زمانی دارد (قوام و زرگر، ۱۳۸۸:۲۲). بنابراین، هدف اصلی ملت‌سازی پیوند دادن عناصر جمعیتی مجزا، درون یک کل واحد از طریق ایجاد وفاداری و هویت‌های جدید در سطح ملی است (Deutsch, 1964:7). در این شرایط است که می‌توان امید به شکل‌گیری یک ملت منسجم و یک دولت ملی و یک حکومت دموکراتیک در داخل مرزهای یک کشور داشت، چرا که یکی از پیش‌شرط‌ها و مولفه‌های اساسی یک دموکراسی موفق، وجود انسجام و یکپارچگی بین حکومت و مردم است؛ حکومتی که مشروعیت خود را از مردم می‌گیرد و مردمی که حکومت را برآمده از دل جامعه و پاسخگو به نیازهای جامعه می‌دانند. در نتیجه پیشرفت روند دولت - ملت‌سازی با پیشرفت دموکراسی ارتباط زیادی دارد. دولت - ملت‌سازی موفق با حکومت - مداری درست در تطابق است و از این منظر، با دموکراسی اشتراک زیادی پیدا می‌کند (قوام، زرگر، ۱۳۸۸:۳۲).

اما در بیشتر کشورهای جهان سوم، حکومت‌های اقتدارطلب یا شبه‌اقتدارطلب بر سرکار می‌باشند که این امر خود نشانگر این موضوع است که در این کشورها روند شکل‌گیری دولت ملی و دولت - ملت‌سازی به صورت ناقص طی شده و یا اینکه اصلاً طی نشده و حاکمان آن‌ها به شکل قبیله‌ای و به سبک حکومت‌های قرون وسطی در جهان قرن بیست و یکم، بر جوامع‌شان حکومت می‌کنند؛ چیزی که ما به وفور در کشورهای خاورمیانه به خصوص عربستان سعودی و شیخ‌نشین‌های حوزه جنوبی خلیج فارس به وضوح شاهد آن می‌باشیم. در

این‌جا این حکومت‌ها یا به شیوه کاملاً اقتدارگرایانه بر جامعه حکومت می‌کنند، مثل مورد عربستان و یا این‌که ملغمه‌ای از دموکراسی و اقتدارگرایی هستند، که به تاسی از مارینا اوتاوی، می‌توان آن‌ها را شبه‌اقتدارگرایی نامید (اوتاوی، ۱۳۸۶).

یکی از این کشورها که در حال طی کردن راه سخت گذار به دموکراسی است، کشور یمن می‌باشد که پس از اتحاد در سال ۱۹۹۰ به عنوان اولین کشور دموکراتیک شبه‌جزیره عربستان مطرح شد. اما تاکنون نتوانسته به یک دموکراسی واقعی دست پیدا کند. ما به دنبال بررسی چرایی این موضوع در قالب بررسی موانع دولت - ملت‌سازی در این کشور، که به زعم نویسندگان مشکل اصلی این کشور در این زمینه است، می‌باشیم. همان‌گونه که در مقدمه بحث ذکر شد، دلایل عدم موفقیت دولت - ملت‌سازی در یمن را به دو مانع اصلی تقسیم کردیم؛ موانع داخلی و موانع خارجی. ابتدا موانع داخلی، (بافت به شدت قبیله‌ای، تفاوت‌های فرهنگی - تاریخی شمال و جنوب و عدم شکل‌گیری هویت ملی منسجم)، را مورد بررسی قرار می‌دهیم و بعد به بررسی موانع خارجی خواهیم پرداخت.

موانع دولت - ملت‌سازی در یمن

موانع داخلی

الف) بافت به شدت قبیله‌ای

یکی از مولفه‌های اساسی مورد نیاز برای ایجاد ساختارهای اجتماعی منسجم برای دستیابی به هویت ملی انسجام‌بخش و رسیدن به رشد و توسعه سیاسی و اقتصادی، گذر جامعه از بافت سنتی و قبیله‌ای به سمت مدرنیسم و نوسازی بافت‌های اجتماعی جامعه است. ملت‌سازی مستلزم بازتعریف هویت‌های خرده ملی و شکل‌گیری هویت ملی بزرگ‌تر است. وجود بافت قبیله‌ای مانعی اساسی در این راه است. قبیله‌گرایی چون مبتنی بر عرف‌های خاص هر قبیله است و معمولاً نیز قبایل با یکدیگر بر سر منابع و حیطة قلمرو نزاع دارند، به همین دلیل به‌عنوان مانعی اصلی در سیاست‌های توسعه سیاسی اجتماعی ظاهر می‌شوند و پذیرش گذر از فرهنگ قبیله‌ای و سنتی به فرهنگ مدرن برای قبایل بسیار سخت، و مقاومت شدید

قبایل را به همراه خواهد داشت. شیوخ قبایل اختیاراتی را دارند که مبتنی بر توانایی آن‌ها برای فراهم آوردن کالاهای خوب است، شامل دفاع از شرف و سرزمین، میانجی‌گری در دعواهای شخصی، جمعی و میان قبایل. بنابراین، قبیله‌گرایی یک سیستم ارزشی و یک راه برای ساختاربندی اجتماعی است. به خاطر کمبود منابع در برخی مناطق، قبیله‌گرایی پتانسیل ایجاد درگیری بین قبایل را دارد (salmon, 2010:4). یمن نیز با این چالش اساسی روبرو است و بافت قبیله‌ای آن تاکنون به‌عنوان یکی از منابع اصلی ستیز درونی جامعه و ستیز بین طرفداران حکومت مرکزی و مخالفان حکومت مرکزی عمل کرده است. دولت نیز پس از اتحاد دو یمن و شکل‌گیری "جمهوری یمن" به این مسئله دامن زده و سعی کرده است تا با حامی‌پروری در میان قبایل برای خود منابع مشروعیتی اجتماعی دست و پا کند.

قبیله‌گرایی دو تاثیر عمده را در ساختار سیاسی و اجتماعی یمن از خود بر جای گذاشته است؛ از یک طرف ساختار قدرت در یمن معلول و محصول حمایت قبیله‌ای است و قبیله در قبال حمایت از سیستم قدرت سیاسی، خواسته‌ها و تقاضاهایی دارد که به سیستم قدرت از مجاری قومی وارد می‌کند، که در این فرایند، ساختار قدرت سیاسی مجبور به چشم‌پوشی از تقاضاهای فراقومی و ملی است و چاره‌ای جز تن دادن به ورودی‌های قومی را ندارد و باید بر اساس ورودی‌های قومی سیاستگذاری کند که این موجب برانگیختن قبایل دیگر گردیده، و منجر به تشدید تعارض‌های میان قبایل می‌شود. به این ترتیب در فرونشاندن تعارض‌های قومی چاره‌ای جز بهره‌گیری از عنصر قومیت ندارد، با استفاده از عنصر قبیله‌ای دست به سرکوب سیاسی قبایل دیگر زده می‌شود و این امر بر تعارضات قومی شدت و غلظت می‌بخشد (محمد جواد، ۱۹۹۷: ۲۵۶). از طرف دیگر، فرهنگ قبایلی بر هویت مردم در این کشور تاثیر مستقیمی دارد. رواج فرهنگ سنتی در یمن باعث افزایش انواع مختلف مرزها و محدوده‌های فرهنگی، مذهبی و جغرافیایی شده است که علاوه بر ایجاد موانعی بر سر راه هویت ملی و دموکراسی، موجب پیدایش دیدگاه‌های گوناگون نیز در این خصوص شده است (العبدلی، ۲۰۰۷: ۲۴۲).

قبیله‌گرایی در یمن از سه طرف به صورت ابزاری در راستای اهداف خاص گروه‌های مختلف استفاده شده و ضربات زیادی را به انسجام ملی جامعه یمن وارد ساخته است. از یک طرف، علی عبدالله صالح سعی کرده در میان قبایل اختلاف‌افکنی کند و قبایل را به دو دسته "قبایل حامی حکومت" و "قبایل مخالف حکومت" تقسیم کرده است. پیامد آن تشدید و گسترش شکاف‌ها در میان قبایل شده است و شکاف‌های بین آن‌ها را گسترش داده است. علی عبدالله صالح که از سال ۱۹۷۸ به ریاست جمهوری یمن شمالی رسید، هیچ‌گاه سعی نکرد که منطقه شمال را به صورت کامل تحت کنترل خود در آورد و بیشتر بر اتحاد با قبایل تکیه داشت (Salmon, 2010:3). صالح، بعد از اتحاد دو یمن نیز این سیاست خود را دنبال نمود و بر ایجاد گروه‌های حامی در میان قبایل تاکید داشت. این امر بافت و فرهنگ قبیله‌ای را تداوم و استحکام بیشتری بخشیده و مسلح شدن بیش از پیش قبایل را در پی داشته است؛ امری که می‌تواند نزاع‌های میان قبیله‌ای و درون قبیله‌ای را گسترده‌تر، طولانی‌تر و خونین‌بارتر سازد. دوم، حمایت عربستان از برخی قبایل یمن و اعطای کمک‌های مالی گسترده به قبایل حامی خود در راستای ایجاد نفوذ بیشتر در یمن می‌باشد. سوم، نفوذ نیروهای القاعده در میان قبایل یمن که باعث گسترش ناامنی‌ها در یمن و افزایش دخالت ایالات متحده در این کشور شده است. این موضوع کاملاً پذیرفته شده که القاعده در میان برخی از قبایل یمن پناه جسته، و آن قبایل یک پایه ایده‌آل برای گسترش این گروه به خارج ایجاد می‌کند. القاعده برای اینکه بتواند در میان قبایل نفوذ داشته باشد سعی می‌کند تا خطابه‌ها نقادی‌هایی نسبت به شیوخی که باحکومت پیوند دارند، در میان قبایل تفرقه ایجاد کند و طرفدارانی برای خود در میان قبایل پیدا کند (Phillips, 2011:102). بنابراین، یکی از دلایلی که گروه القاعده می‌تواند به راحتی در یمن نفوذ کند و فعالیتش را گسترش دهد، پیوندهای محکمی است که با قبایل یمن دارد (Phillips, 2009:3). بنابراین، می‌توان گفت که بافت قبیله‌ای یمن یکی از عوامل اصلی عدم انسجام ملی این کشور است و تا زمانی که یک کشور بر مبنای ساختارهای قبیله‌ای ادامه حیات دهد و خرده فرهنگ‌های قبیله‌ای مانع ایجاد فرهنگ ملی بزرگ‌تر گردد، شکل‌گیری دولت مدرن در این کشور بیشتر به یک شوخی می‌ماند.

(ب) بافت اجتماعی - فرهنگی متفاوت در شمال و جنوب

یمن کشوری است که طی قرن‌ها به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم شده است. بخش شمالی دارای مناطق کوهستانی و صعب العبور و بخش جنوبی منطقه‌ای هموار می‌باشد. این امر باعث شده که یمن شمالی از همان ابتدا به دلیل کوهستانی و صعب العبور بودن، کمتر مورد تعرض قرار گیرد؛ به خصوص از زمانی که حکومت امامان زیدی در سال ۸۱۸ در این منطقه شکل گرفت، بافت فرهنگی و اجتماعی آن به شکل نسبتاً پایدار و ثابت و البته متفاوت از باقی بخش‌های این کشور شکل گرفت. برعکس، قسمت جنوبی به دلیل این‌که در کناره دریای سرخ و خلیج عدن و مشرف بر تنگه "باب المندب" است و یک منطقه با ناهمواری‌های طبیعی اندکی است، تحت تاثیر فرهنگ و ارتباطات مختلف بوده است و همواره حکومت‌های مختلف به آن تعرض کرده‌اند؛ از جمله، در قبل از اسلام، رومیان و بعدها، اسماعیلیان، ایوبیان و در آخر هم بریتانیا، این منطقه و به‌ویژه بندر عدن را تحت سیطره خود در آورده‌اند.

با ورود استعمارگران اروپایی به خلیج فارس و خلیج عدن، یمن وارد دور تازه‌ای از تاریخ خود شد. در سال ۱۵۱۳ پرتغالی‌ها به بندر عدن حمله کردند. در این حمله اگر چه پرتغالی‌ها موفق نشدند، اما هجوم آن‌ها به عدن موجب باز شدن پای عثمانی‌ها به این منطقه شد. عثمانی‌ها به دلیل جلوگیری از حضور دائمی پرتغالی‌ها در جنوب عربستان و برای این‌که آن جا را پایگاهی جهت حمله به اماکن مقدسه قرار ندهند، در سال ۱۵۱۷ یمن را به تصرف خود در آوردند و موفق شدن پادشاهی را در صنعا بگمارند که تقریباً در تمامی یمن حکومت کرد (امیردهی، ۱۳۸۸: ۱۱۹). انگلیس نیز که بعد از افول قدرت پرتغال و اسپانیا به‌عنوان قدرت نوظهور، وارد عرصه تجارت و دریانوردی شده بود، در ژانویه ۱۸۳۹ به عدن حمله نمود و بدین ترتیب این بندر نیز توسط نیروهای شرکت هند شرقی تصرف شد (امیردهی، ۱۳۸۸: ۱۲۰) و این اشغال تا سال ۱۹۶۷ ادامه داشت.

بدین ترتیب منطقه شمال تحت تسلط عثمانی‌ها با بافتی مذهبی و منطقه جنوب تحت تسلط انگلیسی‌ها با بافتی تقریباً سکولار قرار گرفت که تحت قوانین تجارت آزاد قرار داشت و بندر عدن به‌عنوان یک بندر بین‌المللی بعد از بندر نیویورک دارای ارتباطات گسترده‌ای شد و این امر موجب گردید جنوب دارای بافتی از لحاظ مذهبی و اعتقادی به نسبت بازتر، و از لحاظ فرهنگی، در سطحی بالاتر نسبت به منطقه شمال گردد. در طول جنگ سرد نیز یمن به دو دولت "یمن شمالی" و "یمن جنوبی" تقسیم شده بود. یمن شمالی متحد غرب، و یمن جنوبی متحد شوروی بود. این تفاوت محصول دو انقلاب در دو یمن در دهه ۱۹۶۰ بود. در یمن شمالی در سال ۱۹۶۲ طی یک کودتا که توسط جمهوری خواهان مخالف نظام امامت شکل گرفت، یک رژیم جمهوری بر سر کار آمد و یمن شمالی به "جمهوری عربی یمن" تغییر نام داد. یمن جنوبی نیز پس از ۱۳۰ سال که عدن مستعمره بریتانیا بود، در سال ۱۹۶۷ طی یک جنبش انقلابی به استقلال رسید و "جمهوری دموکراتیک خلق یمن" در این بخش از یمن تشکیل شد. در طول جنگ سرد، و تحت تاثیر مقتضیات خاص نظام دو قطبی، شمال و جنوب یمن به صورت دو دشمن بارها وارد درگیری شدند و حتی تا مرز جنگ نیز پیش رفتند. این مسئله جدایی دو یمن را بیش از پیش تشدید می‌کرد. بنابراین باید گفت که دو یمن، دو گونه متفاوت از هم بودند؛ یمن شمالی یک جامعه عمیقاً مذهبی بود، با نفوذ گسترده قبایل به خصوص دو قبیله بزرگ حاشد و بکیل، که نفوذ سیاسی زیادی نیز اعمال می‌کردند. در مقابل، یمن جنوبی، به خصوص شهر عدن، نسبتاً سکولار بود و حقوق بشر، آزادی‌های فردی و حقوق زنان رعایت می‌شد (human rights watch, 1994:4). این مسئله در دو حزب اصلی که یکی در یمن شمالی به نام "حزب کنگره ملی" و دیگری در یمن جنوبی به نام "حزب سوسیالیست یمن جنوب" فعالیت می‌کردند، نیز به خوبی نمایان بود. حتی اتحاد یمن در سال ۱۹۹۰ در نتیجه اتحاد رهبران این دو حزب بود. این تفاوت فرهنگی بین شمال و جنوب بعد از اتحاد نیز کماکان باقی ماند و وحدت ملی "جمهوری یمن" هیچ‌گاه به صورت کامل شکل نگرفت. این اختلافات منجر به جنگ داخلی ۱۹۹۴ بین یمن شمالی و جنوبی شد (human rights watch, 1994:4). کماکان نیز این اختلافات تاریخی،

اجتماعی، فرهنگی شمال و جنوب یک منبع عمده بی‌ثباتی در جمهوری یمن به‌شمار می‌رود. به‌ویژه جدایی‌طلبان جنوب بارها علیه حکومت مرکزی ادعای خودمختاری کرده و اعلام کرده‌اند که می‌خواهند به وضعیت عدم وحدت در دهه‌های ۱۹۸۰-۱۹۷۰ برگردند.

ج) عدم شکل‌گیری یک هویت ملی مورد وفاق همه گروه‌ها

جمهوری یمن همانند بیشتر کشورهای جهان سوم از عدم شکل‌گیری یک هویت ملی انسجام‌بخش رنج برده است. بر خلاف آنچه در زمان اتحاد دو یمن تصور می‌شد، جمهوری یمن نتوانست به یک اجماع کلی در رابطه با هویت ملی مورد وفاق همه گروه‌های جامعه دست یابد. اتحاد باعث نشد تا شکاف‌های تاریخی - مذهبی این کشور از بین برود، بلکه به‌عنوان مرحمی موقت بر روی زخم‌هایی کهنه عمل کرد که در لوای این اتحاد کم رنگ شده بودند. از همان اوایل اتحاد این زخم‌ها و شکاف‌ها بار دیگر سر برآوردند و وحدت یمن را با تهدیدات جدی مواجه ساختند. این عدم انسجام اجتماعی - سیاسی جمهوری یمن دلایل متعددی دارد: زیدی‌های شمال و جنبش الحوثی و مطالبات تاریخی آن‌ها از حکومت، جدایی‌طلبان جنوب و ادعای خودمختاری و حتی استقلال آن‌ها، وجود دولت رانتیر به دلیل استفاده دولت از منابع درآمد نفتی.

زیدی‌های شمال و جنبش الحوثی: ریشه اصلی اختلافات زیدی‌ها و به‌ویژه جنبش الحوثی با حکومت مرکزی به انقلاب ۱۹۶۲ بر می‌گردد که رژیم امامت منحل و رژیم جمهوری تشکیل شد (Hill, 2008:5). امام بدر، جانشین امام احمد، آخرین امام رژیم امامت، و طرفداران وی بارها در پی احیای رژیم امامت برآمده‌اند، اما تاکنون موفق به این کار نشده‌اند، ولی همواره با سیاست دولت جمهوری به مخالفت برخاسته‌اند. سیاست‌های غلط علی عبدالله صالح نیز نارضایتی زیدی‌ها را دامن زده است و باعث شده مخالفت زیدی‌ها با حکومت مرکزی افزایش یابد. البته در بررسی ریشه‌های نارضایتی زیدی‌ها باید به سیاست‌های غلط دولت در امر خدمات، بهداشت، اشتغال و... نیز اشاره کرد؛ همان‌طور که برخی از پژوهشگران هم عنوان کرده‌اند، یکی از ریشه‌های اصلی این نارضایتی به دهه ۱۹۷۰ بر می‌گردد. جمهوری

عربی یمن تمام انرژی و تمرکز خود را بر روی پایتخت این کشور گذاشت و باقی مناطق مورد غفلت واقع شد. صعهه نیز یکی از این مناطق مورد غفلت واقع شده بود. به خصوص در زمینه‌های رفاه اجتماعی، تحصیلات و حفظ امنیت. این محرومیت نسبی به خصوص بعد از دهه ۱۹۸۰ که شمار جوانان زیدی رو به افزایش گذاشت، شدت گرفت و نارضایتی‌ها به مرحله طغیان رسید (Salmon, 2010:5).

در سال ۱۹۹۲، یک گروه سیاسی که "شباب المومنین" نامیده می‌شد، در صعهه، مرکز فعالیت زیدی‌ها، تشکیل شد که هدف آن تربیت جوانان زیدی بود (Freeman, 2003:1008). این گروه به مرور فعالیت‌های خود را افزایش داد و طرفداران بسیاری در میان زیدی‌ها پیدا کرد. یکی از علل بلافصل جنگ بین دولت مرکزی یمن و حوثی‌ها، احیای فعالیت‌های خدمت‌آموزشی این گروه بعد از سال ۲۰۰۰ توسط حسین الحوثی می‌باشد که این امر با مخالفت شدید علی عبدالله صالح، رئیس‌جمهور یمن، مواجه شد. چرا که این امر را به منزله تهدیدی سیاسی علیه دولت خود می‌دید (Freeman, 2003: 1013). از این به بعد فعالیت زیدی‌ها در قالب گروه "شباب المومنین" دنبال می‌شد.

تنش بین زیدی‌های شمال و حکومت مرکزی تاکنون منجر به شش جنگ بین حکومت با آن‌ها شده است. بنابراین، تا زمانی که مسئله زیدی‌های شمال و خواست‌های تاریخی، فرهنگی، مذهبی و سیاسی آن‌ها برآورده نگردد، انسجام و وحدت ملی یمن کماکان با خطر مواجه خواهد بود و ایجاد انسجام اجتماعی یمن را به تعویق خواهد انداخت.

جدایی طلبان جنوب: یکی دیگر از علل عدم شکل‌گیری انسجام ملی و یکپارچگی اجتماعی در یمن، نارضایتی‌هایی است که در جنوب تحت عنوان "جدایی طلبان جنوب" شکل گرفته است. ریشه این نارضایتی‌ها به اوایل اتحاد یمن در دهه ۱۹۹۰ باز می‌گردد که چهار سال پس از اتحاد دو یمن منجر به جنگ بین آن‌ها و حکومت مرکزی شد. جدایی طلبان جنوب عقیده دارند که دولت به تعهدات خود مبنی بر رعایت مساوات بین شمال و جنوب پای‌بند نبوده است. آن‌ها به‌ویژه بر این نکته تاکید دارند که بیشتر مناطق نفت‌خیز یمن در مناطق

جنوبی این کشور قرار دارد، ولی دولت مرکزی در توزیع برابر عایدات برای جنوب تبعیض قایل شده است (Hill, 2008: 5). این گروه تاکنون تظاهرات و اعتصابات زیادی را در مخالفت با سیاست‌های دولت انجام داده است و برخی از اعضای تندروی آن خواهان پایان اتحاد شمال و جنوب و استقلال جنوب از شمال هستند (Hill, 2008: 5). در رابطه با خواسته جنوبی‌ها باید این موضوع را در نظر داشت که جنوب یمن به دلیل موقعیت خاص ژئوپلیتیکی امکان رشد و پیشرفت زیادی را دارد و بندر عدن، ده‌ها سال به‌عنوان یکی از بزرگترین بنادر بین‌المللی دنیا دارای رشد و پیشرفت زیادی بوده است. این موقعیت جغرافیایی و پیشینه تاریخی توقع مردم این منطقه را بالا برده است. آن‌ها فکرمی‌کنند که اگر مستقل باشند، بهتر می‌توانند از این موقعیت ویژه خود استفاده کنند و به رشد و پیشرفت بیشتری دست یابند. بنابراین، تا زمانی که به این منطقه توجه ویژه‌ای توسط دولت نشود و در راستای رشد و توسعه آن گامی برداشته نشود، مردم جنوب تمایلشان به اتحاد با شمال روز به روز کم رنگ‌تر می‌شود و چه بسا که یمن بار دیگر دچار تجزیه گردد.

وجود دولت رانتیر: سومین چالش پیش روی شکل‌گیری هویت ملی و انسجام اجتماعی در یمن، به وجود دولت رانتیر در این کشور باز می‌گردد. دهه ۱۹۸۰ در برخی مناطق آن نفت کشف شد و همانند بیشتر کشورهای خاورمیانه عربی تبدیل به یک دولت رانتیر شد. یکی از بنیان‌های اساسی شکل‌گیری یک دموکراسی موفق و ایجاد یک مشروعیت زیربنایی برای دولت، وجود ساختارهای اقتصادی کارآمد و ایجاد بده‌بستان بین دولت و جامعه است؛ چیزی که در دولت‌های رانتیر وجود ندارد. دولت‌های رانتیر چون بخش اعظم درآمد خود را از راه رانت کسب می‌کنند، بنابراین هیچ نیازی به جامعه مدنی ندارند و از آن‌جایی که جامعه مدنی مبتنی بر شالوده‌های اقتصادی می‌باشد و تا این شالوده قوام نیابد و انسان‌ها آزادی اقتصادی پیدا نکنند، دست یافتن به دیگر آزادی‌ها و حقوق مدنی در عمل امکان‌پذیر نخواهد بود (غنی‌نژاد، ۱۳۷۷: ۲۶). به عبارت دیگر، در این حالت مردم وابسته به دولت هستند و دولت رانتیر با در اختیار داشتن مقادیر عظیم رانت موجب استقلال خود از جامعه و وابستگی آن به خود می‌شود (حاجی یوسفی، ۱۳۷۶: ۱۵۳). علی عبدالله صالح نیز سعی کرد تا با استفاده از منابع نفتی و

توزیع آن در میان گروه‌های طرفدار خود، برای خود طرفداران پروپا قرصی ایجاد کند. با توجه به بافت قبیله‌ای یمن این عامل موجب تقویت گسست‌های بین قبایل شده و قبایل به دو دسته مخالف دولت و طرفدار دولت تبدیل می‌شوند. همچنین، کشف نفت و توزیع عایدات آن توسط حکومت، در جامعه، بسیاری از ساختارهای قدیمی رفتارهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی قبایل را تضعیف کرده است. تا قبل از کشف نفت، یک شیخ قبیله بر مبنای اصولی که مبتنی بر ترکیبی از وراثت، شایستگی و مورد قبول قبیله واقع شدن بود، انتخاب می‌شد. اما پس از کشف نفت و شکل‌گیری دولت رانتی، این اصول به‌ویژه برای قبایلی که به خاطر توزیع منابع نفتی توسط دولت در میان آن‌ها، طرفدار دولت بودند از میان رفت و میزان وفاداری به دولت ملاک انتخاب شیوخ قبایل قرار گرفت (Phillips, 2011: 104).

بنابراین باید گفت که شکل‌گیری دولت رانتی به شکاف‌های فرهنگی - سیاسی نهفته در جامعه یمن دامن زده و آن‌ها را عمیق‌تر ساخته است. دولت به جای ایجاد یک ساختار اجتماعی منسجم، سعی در ایجاد یک ساختار حامی پرور زده است که بقای خود را وابسته به آن‌ها می‌داند؛ البته به هزینه فنا شدن انسجام اجتماعی جامعه. همان‌طور که گفته شد یکی از دلایل اصلی مخالفت جدایی‌طلبان جنوب با حکومت مرکزی، عدم رعایت مساوات در توزیع منابع نفتی توسط دولت در مناطق جنوبی است.

البته طبق پیش‌بینی‌های بانک جهانی منابع نفت در یمن تا سال ۲۰۱۷ پایان می‌یابد و شاید نفت دیگر به‌عنوان یک منبع رانت نتواند باعث قدرت گرفتن دولت در برابر جامعه گردد. اما باید توجه داشت که دولت یمن به احتمال قوی یک دولت رانتی باقی خواهد ماند؛ چرا که موقعیت ویژه این کشور در کناره تنگه باب‌المنذب و نفوذ القاعده، و در کنار این‌ها، فقدان زیرساخت‌های اقتصادی مناسب و کارآمد و وجود اقتصاد کشاورزی سنتی در یمن، این کشور را بیش‌ازپیش به کمک‌های خارجی وابسته می‌سازد. بنابراین، افزایش کمک‌های خارجی به این کشور می‌تواند جایگزین درآمدهای نفتی شده و به‌عنوان یک منبع جدید رانتی برای دولت عمل کند.

موانع خارجی

در بررسی موانع دولت - ملت‌سازی در یمن، یکی دیگر از موانع اصلی که از بیرون بر این کشور تحمیل می‌شود و مربوط به محیط پیرامون و نظام بین‌الملل می‌باشد، را در قالب موانع خارجی بررسی می‌کنیم که خود به دو قسمت دخالت‌های عربستان در یمن و حضور و دخالت ایالات متحده در یمن تقسیم می‌شود.

الف) مداخلات عربستان سعودی در یمن

یکی دیگر از چالش‌های اساسی که یمن با آن مواجه است، حضور عربستان سعودی در همسایگی این کشور است که از ابتدای تشکیل آن توسط عبدالعزیز بن سعود، یمن چالش‌ها و درگیری‌های زیادی را با این کشور داشته است. این درگیری‌ها تا دهه ۱۹۹۰ ادامه داشته است. در حال حاضر نیز با وجود این که دو کشور روابط نزدیکی با یکدیگر دارند، باید گفت که این روابط نزدیک تحت فشارهای ایالات متحده و ملاحظات سیاسی است که دو کشور با آن درگیر می‌باشند، در حالی که مشکلات ساختاری روابط دو کشور کماکان به حال خود باقی است و هم‌چون آتشی زیر خاکستر می‌باشد.

عربستان سعودی با یک چالش ژئوپلیتیکی روبرو است؛ عربستان از یک طرف با خلیج فارس و از طرف دیگر با دریای سرخ مرتبط است، اما استفاده از این آبراه‌ها مستلزم عبور از تنگه هرمز و تنگه باب‌المندب است. با توجه به این که ایران بر تنگه هرمز و یمن بر تنگه باب‌المندب اشراف دارند، عربستان همواره از موقعیت آسیب پذیر خود نگران بوده است. عربستان نفت خود را از طریق تنگه هرمز و باب‌المندب به خارج صادر می‌کند و در صورتی که تنگه‌های یاد شده بسته شوند، صادرات نفت این کشور عملاً قطع می‌شود. برای رفع این تنگنای ژئوپلیتیکی، عربستان به جنوب چشم دوخته است (ولدانی، ۱۳۸۸: ۴۱). یمن می‌تواند این مشکل ژئوپلیتیکی را برطرف کند. بر این اساس، عربستان همواره درصدد بوده تا بخش‌هایی از یمن را در کناره دریای عرب یا تنگه باب‌المندب به اشغال خود در آورد (ولدانی، ۱۳۸۸: ۳۸). این مسئله، یعنی چشم‌داشت عربستان به قسمت‌هایی از خاک یمن، نمونه‌های تاریخی هم دارد. بعد از

سقوط عثمانی و استقلال یمن شمالی در سال ۱۹۱۸، کشمکش بین قدرت‌های منطقه آغاز شد. عبدالعزیز بن سعود برنده این کشمکش‌ها بود. بعد از تشکیل کشور عربستان توسط وی، چالش‌های مرزی این کشور با یمن شمالی آغاز شد و عربستان منطقه "عسیر"، از خاک یمن را به اشغال خود در آورد و در جنگ کوتاهی که بین یمن شمالی و عربستان سعودی در سال ۱۹۳۴ رخ داد، عربستان یمن را شکست داد. بعد از جنگ، دو کشور پیمانی را منعقد کردند که به موجب آن، منطقه "عسیر" به مدت ۲۰ سال به عربستان واگذار می‌شد. این پیمان هر ۲۰ سال تمدید می‌شد (Katz, 1992:3). این وضعیت به همین منوال ادامه داشت تا این‌که در سال ۱۹۹۴ طبق پیمانی که بین علی عبدالله صالح، رئیس‌جمهور "جمهوری یمن"، و پادشاه عربستان به امضا رسید، یمن از ادعاهای خود نسبت به منطقه عسیر دست کشید و این منطقه رسماً به عربستان سعودی واگذار گردید.

عربستان سعودی علاوه بر ضمیمه کردن منطقه عسیر به خاک خود طرح‌های دیگری نیز برای تصرف بخش‌های مختلف یمن در دست اجرا داشته است که در تحقق آن‌ها موفق نبوده است؛ طرح تسلط بر استان حضر موت، طرح تسلط بر تنگه باب‌المندب و طرح تجزیه جنوب یمن (ولدانی: ۱۳۸۸). عربستان هم‌چنین مخالف وحدت دو یمن بود و وحدت دو یمن در سال ۱۹۹۰ باعث حساس شدن عربستان به این موضوع شد. بر همین اساس طی سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۹۳، عربستان بزرگ‌ترین نقش رادر ایجاد آشوب و اغتشاش در یمن بر عهده داشت. این کشور از طریق طرح ادعاهای ارضی، تطمیع عشایر و برهم‌زدن ثبات سیاسی، در روند عملی وحدت یمن اختلال ایجاد می‌کرد (ولدانی، ۱۳۸۸: ۵۴).

علاوه بر موارد یاد شده، عربستان سعودی بارها با نفوذ در میان قبایل یمن سعی کرده است از این طریق دولت یمن را از داخل در راستای سیاست‌های مطلوب خود تحت فشار قرار دهد. عربستان دارای روابط سنتی دیرینه با قبایل یمن است و روابط این کشور با دو قبیله حاشد و بکیل چنان نزدیک است که دولت یمن ناگزیر بوده که برای مذاکره با آن‌ها از طریق میانجی‌گری ریاض اقدام کند. علاوه بر این، بر طبق شواهد و گفته‌ها، عربستان کمک‌های مالی

زیادی را به صورت سالیانه برای نفوذ در میان قبایل یمن، به قبایل یمن ارائه می‌دهد (Phillips, 2009:4).

بنابراین می‌توان گفت حضور عربستان در همسایگی یمن و دخالت‌های مکرر این کشور در امور داخلی یمن و ادعاهای ارضی نسبت به بخش‌هایی از خاک این کشور، را می‌توان به عنوان یکی از دلایل بی‌ثباتی در یمن و لرزان بودن پایه‌های حکومت مرکزی در این کشور و در نتیجه، ناکام ماندن انسجام و وحدت ملی در این کشور دانست.

در تحولات انقلابی اخیر در یمن نیز ما به وضوح نقش و دخالت‌های عربستان را در جلوگیری از به ثمر نشستن جنبش انقلابیون یمنی شاهد هستیم. مخالفت این کشور با جنبش انقلابی مردم یمن، بعد از مداخله در بحرین، شدیدترین مخالفت‌ها می‌باشد. به دلیل همسایگی با یمن و قرار گرفتن یمن در جنوب شبه‌جزیره عربستان، سعودی‌ها از همان ابتدای شکل‌گیری انقلاب مردمی در یمن، سعی کردند عبدالله صالح را تشویق و حمایت به سرکوب انقلابیون کنند و در این راه خود نیز انواع تلاش‌های سیاسی و دیپلماتیک را در منطقه و در عرصه بین‌المللی برای عقیم گذاشتن انقلابیون یمنی انجام داده است. عربستان از همان ابتدای تحولات یمن سعی کرد تا در قالب شورای همکاری خلیج فارس به مدیریت تحولات یمن بپردازد و از طریق مکانیسم شورای همکاری خلیج فارس به این امر مبادرت ورزد. اما در این میان سعی کرد تا کمترین فشارها را بر صالح وارد آید و انقلابیون را وارد یک روند کند و فرسایشی کند تا خسته شده و به خانه‌هایشان بازگردند. عربستان هرچند در قالب شورای همکاری خلیج فارس طرحی را مبنی بر کناره‌گیری صالح از حکومت ارائه داده است و صالح نیز هر بار آن را پذیرفته ولی در لحظه آخر از امضای آن سر باز زده است، اما کمترین فشار را بر صالح، مبنی بر امضای طرح شورا وارد ساخته است و به دیگر کشورها هم اجازه نداده فشار زیادی به صالح وارد سازند. اولویت عربستان بر بقای حکومت صالح یا اطرافیان او است و در این راه تاکنون تلاش‌های زیادی را برای ابقای صالح و ناکامی انقلابیون انجام داده است.

ب) دخالت‌های آمریکا در یمن

وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ باعث ایجاد تحولی اساسی در نگاه به امنیت بین‌الملل و دکترین امنیت ملی در ایالات متحده شد. جورج دبلیو بوش با تعهد به یک سیاست خارجی واقع‌گرا قدم به دفتر ریاست جمهوری گذاشت که تمرکز آن بر قدرت‌های بزرگی مانند روسیه و چین بود و از ملت‌سازی^۱ در کشورهای شکست خورده و کشورهای کمتر توسعه‌یافته اجتناب می‌کرد. اما با وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر دولت آمریکا یک استراتژی جدید امنیت ملی را اعلام کرد: امروزه، قدرت‌های بزرگ دنیا خود را در یک طرف می‌بینند، اتحادی که علیه آشوب‌ها و خشونت‌های به‌وجود آمده به‌وسیله تروریست‌ها تشکیل شده است (نای، ۱۳۸۷: ۲۲۹-۲۳۰). طبق راهبرد [جدید] امنیت ملی، بزرگ‌ترین تهدیدی که ملت آمریکا با آن مواجه است، تروریسم بین‌المللی و سلاح‌های کشتار جمعی و علی‌الخصوص ترکیب این دو است (نای، ۱۳۸۷: ۲۳۱).

پس از این‌که مشخص شد طراح حملات ۱۱ سپتامبر گروه القاعده بوده و تمامی افراد شرکت‌کننده در این حملات اتباع کشورهای خاورمیانه بوده‌اند و در این منطقه آموزش‌های لازم را دیده‌اند، منطقه خاورمیانه در کانون اصلی سیاست خارجی دولت بوش قرار گرفت. حمله به افغانستان نقطه شروع این سیاست خارجی تهاجمی بود. در این راستا، کشور یمن نیز از جمله مناطقی شناخته شد که می‌تواند مقرنیروهای القاعده باشد. بر همین اساس، این کشور نیز در نقطه کانونی سیاست خارجی جدید ایالات متحده قرار گرفت. در این میان، یمن به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی خاصی که دارد- تسلط بر تنگه باب‌المندب که روزانه حدود سه میلیون بشکه نفت از طریق آن به غرب صادر می‌شود، نزدیکی به عربستان سعودی که بزرگ‌ترین منبع تولید نفت برای غرب است، نزدیکی به منطقه بحران خیز شاخ آفریقا و احتمال سرایت بحران به این کشور- از اهمیت ویژه‌ای در منطقه برخوردار است. هم‌چنین این کشور به دلایل زیر در حال سقوط به سمت یک

1 - nationbuilding

دولت شکست‌خورده^۱ می‌باشد: بیش از دوسوم مخارج دولت یمن از عایدات نفتی است؛ در سال ۲۰۰۹ عایدات نفتی این کشور ۴۰ درصد کاهش یافته است و طبق پیش‌بینی‌های بانک جهانی تا سال ۲۰۱۷ منابع نفتی این کشور به پایان می‌رسد. جمعیت گرسنه که قادر به تامین معیشت خود نیست، میزان بالای آمار بیکاری وضعیت نامناسبی را برای این کشور ایجاد کرده است (Phillips, 2009: 3-4). با توجه به همین دلایل، نیروهای القاعده، به خصوص پس از سرکوب در افغانستان، پاکستان، عراق و عربستان سعودی، یمن را پایگاه امنی برای عضوگیری، فعالیت و طراحی عملیات‌های تروریستی خود قرار داده است. این امر باعث این احساس خطر شده است که سقوط دولت یمن باعث به قدرت رسیدن القاعده در این کشور شده و موجب گسترش رادیکالیسم در این کشور می‌گردد و یک منطقه بزرگ پرورش و ترانزیت تروریست در این کشور ایجاد شود (Phillips, 2011: 98).

با توجه به خطرات حضور القاعده در یمن، آمریکا بزرگ‌ترین مامن بعد از افغانستان برای گسترش رادیکالیسم اسلامی را، حضور نیروهای القاعده در یمن می‌داند. بنابراین، ایالات متحده مبارزه با نیروهای القاعده در یمن را در صدر اولویت‌های امنیتی خود قرار داده است. رئیس اطلاعات ملی آمریکا گفته است: "یمن مهم‌ترین میدان جهادگران است و منطقه این پتانسیل را دارد که شرایط را برای حملات داخلی و خارجی القاعده آماده سازد، عضوگیری نماید و فعالیت این جنبش را تسهیل کند (Phillips, 2009: 3).

مجاهدین یمنی در دهه ۱۹۸۰ با نیروهای شوروی در افغانستان جنگیدند. این نیروها در دهه ۱۹۹۰ تحت رهبری گروه القاعده درآمدند و در اواخر دهه ۱۹۹۰ به کشور یمن بازگشتند (Hill, 2008: 4). دولت یمن نیز سعی کرد تا هزاران جهادی یمنی که از جنگ افغانستان علیه شوروی به یمن بازگشته بودند را دوباره سازماندهی کند و از آن‌ها در جنگ علیه جدایی‌طلبان جنوب در سال ۱۹۹۴ استفاده نماید (Phillips, 2009: 7). حمله سال ۲۰۰۰ گروه القاعده به

1 - failed state

کشتی یو.اس.اس.کول و حمله سال ۲۰۰۲ این گروه به نفت‌کش فرانسوی در تنگه باب‌المندب هشدار می‌دهد، به خصوص برای ایالات متحده برای این‌که توجه ویژه‌ای به حضور القاعده در یمن مبذول دارد (Hill,2008:4). این امر باعث افزایش مداخلات آمریکا در امور داخلی یمن و همکاری گسترده با حکومت این کشور شد. به خصوص پس از حوادث ۱۱ سپتامبر همکاری این دو کشور بیشتر شد. همکاری آمریکا با یمن شامل آموزش‌های ضد تروریستی نیروهای یمنی، استقرار گارد ساحلی یمن و تهیه تجهیزات و ارائه آموزش‌های لازم برای برنامه‌های ضد تروریستی می‌شود (West,2005:27).

دولت ایالات متحده سعی کرده است خود به صورت مستقیم به نبرد با نیروهای القاعده در یمن پردازد و حملات هوایی را علیه مواضع و رهبران این گروه افزایش داده است (Phillips,2011:99). این امر باعث نارضایتی گسترده در میان مردم یمن و به‌ویژه در میان قبایل شده است. باید گفت که طبق گفته‌های رهبران گروه الحوثی و شعارهای آن‌ها، یکی از دلایل اصلی مخالفت شیعیان زیدی با حکومت مرکزی یمن، همکاری گسترده دولت عبدالله صالح با ایالات متحده آمریکا است (Freeman,2003:1009).

در ژانویه ۲۰۰۹، ناصر الوحیش و رهبران القاعده در یمن، شاخه "القاعده در شبه جزیره عربستان" را در یمن ایجاد کردند (Phillips,2009:5). این امر نگرانی‌های آمریکا را در خصوص حضور القاعده در یمن افزایش داده است؛ به‌ویژه پس از بمب‌گذاری ناموفق یک جوان نیجریه‌ای در هواپیمایی دیترویت و سوءقصد نافرجام به جان شاهزاده سعودی، محمد بن نایف، در آگوست ۲۰۰۹، این نگرانی‌ها بسیار افزایش یافته و باعث افزایش تسریع در همکاری این کشور با نیروهای نظامی و امنیتی یمن شده است. با افزایش حضور ایالات متحده در یمن، نارضایتی‌های مردمی نیز علیه این حضور افزایش یافته و باعث ایجاد شکاف بیشتر بین مردم و دولت شده است.

در تحولات اخیر، ما به‌وضوح مداخلات آمریکا و نقش این کشور را در مدیریت تحولات یمن شاهد هستیم. از ابتدای تحولات یمن، آمریکا سعی کرد به مدیریت آن پردازد و

از آن‌جا که عربستان نگرانی‌های ویژه‌ای نسبت به یمن دارد و آمریکا نیز برای نقش عربستان در یمن و نگرانی‌های این کشور در مورد تحولات یمن اهمیت زیادی قایل بوده و از ابتدا سعی کرد عرصه را به عربستان سعودی واگذار کند و از طریق عربستان به مدیریت تحولات یمن بپردازد. ایالات متحده در رابطه با تحولات یمن سعی کرده است الگوی "مدیریت تحولات" را در پیش گیرد و به مدیریت و کنترل تحولات در این کشور بپردازد. همان‌گونه که شاهد هستیم، انقلابیون یمنی تاکنون نتوانسته‌اند به خواسته‌های خود دست یابند و کماکان علی عبدالله صالح در مسند حکومت قرار دارد و این امکان نداشت اگر نقش ایالات متحده و عربستان سعودی را در حمایت‌هایشان از صالح نادیده بگیریم.

بنابراین باید گفت که گرچه حضور ایالات متحده در یمن تاکنون باعث افزایش قدرت دولت در برابر نارضایتی‌های گروه‌های مخالف حکومت وی شده است، اما وقوع حوادث اخیر موسوم به "بهار عرب" باعث افزایش نقش مردم منطقه در حکومت‌های آینده کشورشان خواهد شد و بالتبع اگر علی عبدالله صالح نیز همانند هم‌تایان تونس و مصری خود مجبور به ترک قدرت گردد، حکومت آینده در یمن نمی‌تواند همانند عبدالله صالح به خواسته‌های مردم بی‌توجهی کند و اگر به خواسته‌های مردم بی‌توجهی کند، نمی‌تواند به سر منزل مقصود دست یابد و با چالش‌های زیادی روبرو خواهد شد. یکی از خواسته‌های اصلی مردم مطمئناً کاهش همکاری دولت با ایالات متحده خواهد بود که دولت آینده باید این مسئله را در نظر داشته باشد. حضور پررنگ ایالات متحده در یمن می‌تواند کماکان به‌عنوان یکی از دلایل اصلی عدم مشروعیت دولت آینده یمن مطرح باشد.

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که در این مقاله مطرح شد، گذار به دولت - ملت‌سازی راه حلی است که کشورهای جهان سوم از طریق آن می‌توانند بر چالش‌های هویتی و امنیتی - سرزمینی خود فایز آیند. دولت - ملت‌سازی روندی است که نیاز به انسجام درونی مردم و شکل‌گیری هیات حاکمه مستحکم و قوی دارد و این که این دو با یکدیگر رابطه تعاملی

داشته باشند. ما در بحث‌های خود در باب موانع یمن در راه دولت - ملت‌سازی، دو مانع اصلی داخلی و خارجی را مطرح ساختیم که هر کدام شامل چند بخش بود که در طول تحقیق به بررسی هر کدام از آن‌ها پرداختیم. در این جا باید گفت که یمن از آن-جایی که دارای یک تاریخ طولانی و فرهنگی است که ریشه در تمدن تاریخی این کشور دارد و بر خلاف بسیاری از کشورهای جهان سوم که به شکل مصنوعی توسط مرزبندی‌های سیاسی استعماری به وجود آمده‌اند، دارای سابقه چندین هزار ساله است، به راحتی می‌تواند بر موانع داخلی خود در راه دولت - ملت‌سازی فایق آید. دولت این کشور برای این‌که بتواند بر مسایل هویتی جامعه فایق آید، باید بازسازی اقتصادی را در راس اولویت‌های خود قرار دهد و به دنبال آن، به ایجاد یک هویت ملی گسترده در سطح جامع بپردازد. البته باید توجه داشت که این هویت ملی باید در سلسله‌مراتب هویت‌های مردم، به صورت طولی در راس آن‌ها قرار گیرد نه که باعث محو هویت‌های قومی و فروملی قبایل و گروه‌های مختلف گردد. دولت باید بر اساس اصول مدرن حکومت‌داری و ایجاد مشروعیت، بنای مشروعیتی خود را بر هویت "شهروندمحوری" گذارد که طبق آن هر کس با هر پیشینه سیاسی و نژادی و قبیله‌ای از حقوق سیاسی، اقتصادی، اجتماعی یکسانی برخوردار باشد و نگاه به مردم در راستای "شهروندان کشور یمن" باشد. در این صورت است که یمن خواهد توانست اولاً بر مشکلات ناشی از بافت قبیله‌ای این کشور، که یکی از دلایل اصلی بی‌ثباتی‌ها در یمن می‌باشد، فایق آید. ثانیاً می‌تواند با ایجاد یک هویت شهروندمحور بر تفاوت‌های فرهنگی شمال و جنوب نیز فایق آید و در نهایت به یک انسجام اجتماعی پویا در سطح جامعه دست یابد. اگر دولت بتواند این چالش را به گونه‌ای که مطرح شد، برطرف نماید در آن صورت، دیگر چالش‌های خارجی و دخالت‌های عربستان و ایالات متحده به کمترین حد خود خواهد رسید، دولت برای بقای خود نیاز به حمایت از بیرون نخواهد داشت و به مردم و جامعه خود تکیه خواهد کرد؛ چرا که مشروعیت خود را برآمده از جامعه می‌بیند. یکی از دلایل اصلی دخالت‌های ایالات متحده در یمن حضور القاعده در این

کشور می‌باشد که از بی‌ثباتی این کشور در راستای نفوذ در میان قبایل استفاده می‌کند که در صورتی که انسجام ملی و هویت ملی در یمن بر پایه هویت شهروندمحور شکل گیرد و مشروعیت دولت مبتنی بر تأیید جامعه باشد، القاعده دیگر نخواهد توانست از شکاف‌های سیاسی و هویتی بین قبایل و بین قبایل و حکومت در راستای نفوذ در میان آن‌ها استفاده کند و به دنبال آن ایالات متحده دلیلی برای دخالت در امور یمن نخواهد داشت. عربستان سعودی نیز دیگر نخواهد توانست به راحتی از بی‌ثباتی‌های یمن و شکاف بین قبایل و بین قبایل و حکومت در راستای نفوذ خود استفاده کند و این منبع خارجی بی‌ثباتی یمن نیز تا حد زیادی منابع نفوذ خود را از دست خواهد داد.

بهار عرب و کناره‌گیری عبدالله صالح از قدرت نقطه عطفی در تاریخ سیاسی یمن به شمار می‌رود، به‌گونه‌ای که می‌توان گفت این مرحله از تاریخ یمن می‌تواند به‌عنوان نقطه شروع غلبه بر چالش‌های ذکر شده سر راه دولت - ملت‌سازی در این کشور و شکل‌گیری حکومت مبتنی بر قانون و رسیدن به رشد و توسعه اقتصادی باشد. هر چند هنوز زود است به قضاوت در این باره نشست و باید منتظر بود و دید که آیا انقلابیون خواهند توانست اختلافات خود- که در پرتو مبارزه با حکومت صالح موقتاً کنار گذاشته شده است - را به صورت اساسی رفع و رجوع نمایند؟ آیا انقلابیون خواهند توانست از دخالت‌های عربستان سعودی و ایالات متحده در کشورشان جلوگیری کنند؟ تمامی این مسایل به نحوه برخورد انقلابیون با یکدیگر و با مسایل و مشکلات داخلی و خارجی یمن بر می‌گردد.

منابع

فارسی

- ۱- احمدیان، حسن. صادقی، حسین (۱۳۸۹). «دگرگونی جایگاه منطقه ای یمن: امکانات و چالش‌ها». راهبرد. سال ۱۹. ش ۵۶
- ۲- امیر دهی، ع. ر (۱۳۸۸). «یمن؛ از تمدن کهن تا صنعا». اندیشه تقریب. سال ۶. ش ۲۱.
- ۳- اوتاوی، مارینا (۱۳۸۶). «گذار به دموکراسی شبه اقتدارگرایی». ترجمه سعید میرترابی، تهران: انتشارات قومس.
- ۴- جعفری ولدانی اصغر (۱۳۸۸). «عربستان و رویای تسلط بر یمن». رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۱۷.
- ۵- حاجی یوسفی، امیر محمد (۱۳۷۶). «رانت، دولت رانتیرو رانتیرسیم: یک بررسی مفهومی». اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش ۱۲۶-۱۲۵.
- ۶- زرگر، افشین (۱۳۸۶). «مدل‌های دولت - ملت‌سازی: از مدل اروپایی تا مدل اوراسیایی». فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال ۴، شماره ۷.
- ۷- غنی‌نژاد، موسی (۱۳۷۷). «جامعه مدنی، آزادی»، اقتصاد و سیاست. تهران: طرح نو.
- ۸- قوام، عبدالعلی، زرگر، افشین (۱۳۸۹). «روند دولت - ملت‌سازی در جمهوری‌های قفقاز جنوبی (جمهوری آذربایجان، ارمنستان، گرجستان)». تهران: دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات.
- ۹- نای، جوزف (۱۳۸۷). «قدرت نرم؛ ابزارهای موفقیت در سیاست بین‌الملل». ترجمه سید محسن روحانی، مهدی ذوالفقاری، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، چاپ دوم
- ۱۰- محمد جواد، رضا، (۱۹۹۷). «صراع الدوله و القبیلہ الخلیج العربی: ازامات التمیمه و تیمه الازمات». ط ۲۶. بیروت، مرکز دراسات الوحده العربیہ
- ۱۱- العبدلی، سمیر (۲۰۰۷). «ثقافه الیدیمرطایه فی الحیاه السیاسیه لقبایل الیمن». بیروت، مرکز دراسات الوحده العربیہ

- 12- "A Report to the Committee on Foreign Relations United States Senaste". (2010). Al-Qaeda in Yemen and Somalia: a ticking time bomb. Available at: <http://foreign.senate.gov/imo/media/doc/Yemen.pdf>
- 13- Berger, Mark T. (2006). "For Nation Building to State Building: the Geopolitics of Development", the Nation State system and the Changing Global Order. Third World Quarterly, vol. 27:1, No. 5-25
- 14- Bonnefoy, Laurent (2011). "Violence in Contemporary Yemen: State, Society and Salafis". The Muslim World, Volume 101, pp. 324-346.
- 15- Deutsch, Karl W. (1964). "communication theory and political integration". in Jacob E. Philip, James V. Tascano (eds). The Integration of Political Communication. Philadelphia: Lippincott.
- 16- Freeman, Jack. (2003). "The Al Huthi Insurgency in the North of Yemen: an Analysis of the Shabab Al Moumineen. Studies in conflict terrorism", Vol. 28, No. 5 (September/October 2003)
- 17- Hill Genny. (2008). "Yemen: Fear of Failure", Chatam House: Middle East Program (November 2008)
- 18- Human Rights Watch/Middle East (1994). "human right in yemen during and after the 1994 war". vol. 6, No. 1
- 19- Katz, Mark N. (1992). "Yemeni Unity and Saudi Security". Middle East Policy (1:1, 1992)
- 20- Mashhur, Huriya and et al (2005). "Building Democracy in Yemen: Women Political Participation", Political Party Life and Democratic elections. Sweden: Trydells Tryckeri AB.
- 21- Phillips, Sarah. (2011). "Al-Qaeda and the Struggle for Yemen". Global Politics and Strategy (January 28, 2011)
- 22- Phillips, Sarah. (2009). "Al-Qaeda, Tribes and Instability in Yemen". Lowy Institute for International Policy (November 2009)
- 23- Salmoni, Barak A. (2010). "Regim and Periphery in Northern Yemen: the Houthi Phenomenon".

- 24- Talentino, Andrea Kathryn. (2004). "*The Two Face of Nation Building: Developing Function and Identity*". Cambridge Review of International Affairs: Vol.17, No.3
- 25- V. Kuvaldin, r. Ryabov (2000). "*The Nation State in an Age of Globalization*". the Journal of General Evolution: Vol. 64, No. 3
- 26- West, Deborah (2005). "*Combating Terrorism in the Horn of Africa and Yemen*", Program on Intrastate Conflict: Harvard University, John f. Kennedy School of Government, <http://bcsia.ksg.harvard.edu/?program=WPF>.

